

سلسله جلسات

تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام

باتکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

تابستان ۱۴۰۳

- ۳.....سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم
- ۳.....حیات شریف امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام}، جلسه یازدهم، ۱ مرداد ۱۴۰۳
- ۳.....خلاصه مطالب جلسه گذشته
- ۴.....زبیر بن عبدالمطلب
- ۱۱.....ماجرای بحیرا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه یازدهم، ۱ مرداد ۱۴۰۳

خلاصه مطالب جلسه گذشته

دقیقه ۰ تا ۱۰

مختصری از آنچه گذشت. همه چیز از القاب امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب یک روایت شروع شد. به اشعار پدر بزرگوارشان جناب ابوطالب علیه السلام رسید و ما روی اشعار جناب ابوطالب علیه السلام که از ایشان رسیده بود و ما مقیم شدیم. شعرهایی که به جهت استناد تاریخی محکم، قابل اعتنا و پرمحتوا اما گویی دور از چشم و مغفول. بهره بردن از اشعار جناب ابوطالب علیه السلام به نوعی بهره بردن از محکقات تاریخی اعلام شد، آن هم در دوره حساسی که اگر ما در مورد آن چیزی بدانیم کلید فهم ما از پس زمینه‌های تمام دوران بعدی به دست آمده است. شعرهای ایشان برای دفاع و سیانت از توحید با مصداق حفظ جان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، گاهی خنثی کننده توطئه‌ها و برهم زننده ائتلافات شبه جریان دشمنان توحید بوده است. مثلاً آنجا که مشرکان پیشنهاد دادند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را تحویل بگیرند و بکشند و با پسری از خودشان معاوضه کنند. آنجا شعر جناب ابوطالب علیه السلام ویران کننده ائتلاف آنها بود. گاهی برای دفاع از توحید ائتلاف بخش بود. آنجایی که بنی‌هاشم را جمع کرد و تشجیع کردند و توجیه اینکه چرا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم باید دفاع کنند؟ را ایجاد کردند گاهی تبیین کننده سایه روشن و ابهامات بود مثل ماجرای قتل مسافر بن ابی عمرو که نشان داد چه جریان سیاه و پلیدی هم در کنار جریان توحیدی در شهر مکه حاضر بودند. قسمت‌های باز و بسته عرف جاهلیت به دست آمد. یعنی نسبت به بعضی چیزها حساس و نسبت به بعضی چیزها غافل و خیلی نکات جالب و شنیدنی که به آن جلسات مراجعه شود. گاهی اسرار ایشان کتوم و اسرارآمیز است. آنجایی که در رثای برادرشان عبدالله علیه السلام می‌گوید، خیلی مخفی کاری در آن دیده می‌شود. در اینکه همه آن چیزی که به فراست دیده است، افشا کاری نمی‌کند. گاهی نهایت حُسن استفاده را از فرصت برای تقویت توحید کرده است. این را نمی‌شود گفت گاهی، بلکه باید گفت همیشه نهایت حُسن استفاده را از همه موقعیت‌ها جناب ابوطالب علیه السلام برای تقویت توحید داشته است و این مصداق‌ها و نمونه‌های مختلفی دارد. آخرین جلسات را به این موضوع با هم بیشتر اختصاص دادیم. اشعارش لطیف است و از مناسک و توحید به شُکوه یاد می‌کند، گوهرشناس است، صفات و فضایل را تفصیل می‌دهد. بسیار حس دارد آن قدر که آدم احساس می‌کند اماکن و کوه‌ها پویا و زنده هستند و حتی کلمات زنده می‌شوند به حس یک شتر زنده، آدم احساسش می‌کند و متوجه آن می‌شود در همه اینها زیرک است و فراست الهی دارد. حتی شعرهایی که شاید در سنین کودکی و نوجوانی گفته است، ماجرای ذبح برادرشان عبدالله علیه السلام اینگونه است. در رثای

عبدالمطلب علیه السلام، عبدالله علیه السلام، مسافر بن ابی عمرو و ابا امیه بن مغیره اشعار مهمی داشته است که ما اینها را قبلاً گفتیم. اصلاً یک فصل از اشعار ایشان اختصاص دارد به شعرهایی در مرثیه و فوت و فقدان کسی این شعرها گفته شده است. در این مورد اخیر یعنی ابا امیه بن مغیره که آخرین جلسه را اختصاص به او دادیم شخصی که به ذات الركب معروف بود، خیلی زیرک و گوهر شناسانه یک شخصی را معرفی کرد که اهل خیر بود، در مقابل شرور اجتماعی نفع رسان بود و این اهل خیر بودنش نقطه مقابل شرور اجتماعی بود و این نفع رسانی او نه به دلیل دارایی بلکه به دلیل توانمندی های او بوده است که به ذات الركب مطرح بوده است. ذات الركب یعنی همسفر شدن با اینها یعنی توشه برای شما فراهم است و زینت آل الله در توحید او را معرفی کرد که این ویژگی سوم کاملاً ذکاوت و زیرکی ایشان را نشان می داد که کسی را که ارزشمند است در زمره آل الله مصادره کرد و بر چسب و عنوان آل الله به او داد در حالی که کسی که در چشم مردم بزرگ نبود بزرگش کرد. ابا امیه آدم بزرگی بود، اما نه آنچنان که ابوطالب علیه السلام او را می شناخت. برای مردم کوچک تر از آن بود که ابوطالب علیه السلام در مورد او تصور داشت. البته این دیدگاه ابوطالب علیه السلام به دلیل حس توحیدی و حس دفاع از توحید درباره او بود. یک مرد بزرگی را بزرگ تر کرد که جبهه حق را تقویت کند.

زیر بن عبدالمطلب

این مختصر آخرین مطالبی بود که ما در این جلسات داشتیم. البته یک مروری هم به آن سر بحث داشتیم. البته حدس می زنم که استاد بخواهند نکاتی را کم یا اضافه کنند. من مردد بودم در بیان دو قطعه شعری که در رثای برادرشان زیر گفته است را برای امروز انتخاب کنم، از طرفی چون دنباله آن شعر قبلی است و از طرفی ایشان هم جایگاه ویژه ای دارند سادات هاشمی هستند، برادر بزرگ تر جناب ابوطالب علیه السلام هستند به نظرم رسید که این دو قطعه شعر را هم بگویم که پرونده شعرهای در رثا بسته شود. مگر اینکه یکی از دست ما در رفته باشد. فصل اشعار مرثیه به اتمام برسد. آن چیزی که من را مردد کرده بود که این جلسه به این موضوع پردازیم به خاطر جذابیت موضوع بعد از این است که آن بحث مسافرت مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نوجوانی و در سن دوازده سالگی همراه با ابوطالب علیه السلام سفر تجاری می روند و بحیرای راهب نکاتی را می گوید و این ماجرا خیلی شگفت انگیز است. من آن اشعار را هم آوردم سه قطعه شعر که یکی مهم تر از آن دو است، ولی شروع بحث ما همین امتداد بحث هایی است که در رثای برادر بزرگوارشان جناب زیر گفته می شود.

زیر در همین ایام یعنی قبل از ظهور اسلام از دنیا می رود.

دقیقه ۱۰ تا ۲۰

از ایشان فرزندان باقی می ماند از جمله دختری به نام ضبَاعَه که این ضبَاعَه مهم است به دلیل اینکه در مسافرتی که از مکه به مدینه اتفاق افتاد بعد از لیله المبیّت که امیر المؤمنین علیه السلام در بستر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و حفظ جان کرد، مأمور شد فاطمه ها را به مدینه بیاورد. یکی از این فاطمه ها مادر بزرگوارشان بود و فاطمه دیگر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه سوم که به دلیل همراه شدن با فاطمه ها عنوان فواطم

می‌شناسیم بانو ضباعه است. این بانو بعدها با کرامت ویژه و علی رغم شأن اجتماعی ویژه‌ای که داشت با جناب مقداد یار وفادار امیرالمؤمنین علیه‌السلام ازدواج کردند. البته مقداد به لحاظ اجتماعی و عرف آن زمان سری در سرها نداشت اما به جهت ایمان و پایمردی در کنار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را داشت، مهره‌های برجسته تشیع شناخته شده بود. تشیع به معنای اصیل خود شیعه‌ای که از زمان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم حتی تا بعد از آن دفاع از ولایت کرده است. مقداد شناخته می‌شود. این بانو همسر مقداد و دختر ابن زبیر است. زبیر بن عبدالمطلب علیه‌السلام که در این ایام از دنیا رفتند و برادر بزرگوارشان جناب ابوطالب علیه‌السلام در رثای ایشان شعری گفتند. البته یک نکته دیگر در مورد زبیر دیدم و آن بحث جنگِ فجار بود که در سن هفده سالگی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اتفاق افتاد. یک مقدار ظرافت داشت حاضر شدن یا حاضر نشدن در این جنگ قبایل هوازن، مکه را تهدید کردند به دلایلی، جنگ و آشوب صورت گرفته بود و این طور نبود که اهل مکه و مشرکین بی‌تقصیر باشند. شاید مسائلی در مورد آنها وجود داشته است اما به هر حال اینها حرمت ماه‌های حرام را شکسته بودند. لذا جناب ابوطالب علیه‌السلام با یک زیرکی خاصی هم در این جنگ بودند و هم نبودند البته تیر انداختن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم هست، ولی با یک احتیاط و زیرکی خاصی و با یک ملاحظه و تذکر ابوطالب علیه‌السلام گاهی به این جنگ سر می‌زدند، ولی جناب زبیر از بنی‌هاشم رأساً و مستقیماً در این جنگ حاضر بودند و البته این جنگ جنگی است که پدر بزرگوار بانو خدیجه ام‌المؤمنین سلام‌الله‌علیها، تعداد زیادی از برادران و فرزندان در این جنگ کشته می‌شوند. به هر حال زبیر و جیه بنی‌هاشم است. اگر جناب ابوطالب علیه‌السلام از دنیا رفت به لحاظ سنی و پیشکسوتی در برادران، این زبیر است که فرزند حاضر است. ظاهراً برادر بزرگ‌تر داشته‌اند به نام حارث که زودتر از دنیا رفته است، ولی زبیر به هر حال ریش سفید بنی‌هاشم است و بعد جناب ابوطالب علیه‌السلام در کنار ایشان است. به هر حال برادر از دنیا رفته است و برادر دیگر، ابوطالب علیه‌السلام، در رثای ایشان شعر گفتند که ما این شعرها را می‌خوانیم و دو قطعه است. یکی هم شش بیت، یکی دیگر هم سه بیت و مجموعاً نه بیت می‌شود. من این را می‌خوانم و بعد فرمایش استاد را می‌شنویم.

أَسْبَلْتُ عَبْرَةَ عَلَى الْوَجَنَاتِ قَدْ مَرَّتْهَا عَظِيمَةُ الْحَسَرَاتِ

روان شد اشک بر وجنات من، بر چهره من، اشکی که دلالت بر حسرت‌های عظیمی دارد از فقدان برادرم.

لَأَخٍ سَيْدٍ نَجِيبٍ لِقَرْمٍ سَيْدٍ فِي الدُّرَا مِنْ السَّادَاتِ

برای برادری که سید نجیبی بود. قَرْمٌ به معنی شأن و عظمت است. در میان شترداران هم به کار برده می‌شود.

سید فی الدُّرَا به معنای زبده‌ی سیدها از سادات است.

سَيْدٍ وَابْنِ سَادَةٍ أَحْرَزُوا الْمَجْدَ لَدَّ قَدِيمًا وَشَيْدُوا الْمَكْرَمَاتِ

که مجد و عظمت دیرینه‌ای داشتند و بناکننده‌ی المکرمات و فعل‌های با کرامت.

جَعَلَ اللَّهُ مَجْدَهُ وَعِلَّاهُ فِي بَنِيهِ نَجَابَةً وَالْبِنَاتِ

خدا مجد و علو او را در پسرانش و نجابت را در دخترانش قرار داده است.

من بنی هاشم و عبد منافٍ
و قُصَّیْ أَرْبابِ أَهْلِ الْحِیَاةِ

افرادی که نام می‌برد، عبد مناف و هاشم و... سادات کل دنیا هستند و به تعبیری سادات أَهْلِ الْحِیَاةِ هستند.

حَیْهِمْ سَیِّدُ الْأَحْیَاءِ ذَا الْخَلْقِ
تَقِ وَ مَنْ مَاتَ سَیِّدُ الْأَمْوَاتِ

طایفه‌ای که زنده‌ی آنها آقای همه‌ی زنده‌ها و مخلوقات است و مرده آنها آقای همه اموات است.

این قطعه شعر تمام شد.

نسبت این برادر با خودشان اینجا این حالت را دارد. وقتی آدم‌ها در رودربایستی قرار می‌گیرند، حالت مجد و شکوهی دارند، اعتباری دارند که آن اعتبار منجر به بالا بردن وزن خاندان و طایفه می‌شود.

یعنی آن احترام باعث می‌شود.

بله، آن شخصیت، شخصیت وزینی دارد. خود زبیر، که منجر به بالا بردن اعتبار خاندان است و وقتی که کرامت او حفظ شود کرامت کل آن خانواده حفظ می‌شود. مثلاً شنیده‌اید که می‌گویند که کسی که خودش خادم مسجد یا خادم امامزاده است، آن امامزاده را خوب معرفی کند و متولی آن بشود، آنجا رونق پیدا می‌کند.

دقیقه ۲۰ تا ۳۰

این شخصیت برای بنی هاشم به عنوان چراغ بوده است و اعتبار بنی هاشم حساب می‌شد و اینکه حضرت ابوطالب علیه السلام دارند شأن این بزرگ مرد را پاس می‌دارند، مثل این است که قدرت حضرت عبدالمطلب علیه السلام را در مردم‌داری و مجد و شکوه و ریش سفیدی و حل اختلاف و مواردی از این قبیل را زنده می‌کنند و این خاندان و فرزندان این خاندان را به این صورت در بین خاندان بنی هاشم معرفی می‌کنند. همین مجد و شکوه به همین صورت در خانواده زبیر جریان پیدا می‌کند و انتظار است که اینها این علم مجد را به دوش بکشند. باید ردیابی کنید ببینید آیا فرزندان زبیر توانستند این مجد را بلند کنند یا خیر. باید در تاریخ قضاوت کنید. ولی کار حضرت ابوطالب علیه السلام این است که علم مجد و شکوه خاندان بنی هاشم را به وسیله‌ی این خاندان برافراشته کند.

ما حداقل در مورد دختر ایشان می‌دانیم که همسر مقداد بودند. یعنی از کرامت ایشان همین بس که، وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا، مقداد و خانواده او چهار روز بود غذا نخورده بودند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سهم خودشان را به آن بزرگوار دادند.

یک بانوی هاشمی با مقداد بن اسود کندی که شأنی هم در جامعه نداشته است ازدواج کرده و بعد این قدر هم در مضیقه است و خیلی برازنده است، فرمایشی که در مورد ایشان گفتید.

در مورد فرزندان پسرشان چیزی نیست؟

خیلی محدود است. در مورد یکی از فرزندانشان علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را داریم. عمدتاً کسانی بودند که بعد از فتح مکه مسلمان شدند، و خوب مسلمان‌هایی هم بودند و صحبت از علاقه است. الان تردید دارم امیرالمؤمنین علیه السلام ابراز علاقه خاص کردند به فرزند زبیر، یا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم؟

در سوره فتح داریم که افرادی در مکه بودند و ایمانشان را مخفی کردند. به نظرم این خاندان جزء آن کسان باشند، با توجه به قرینه‌ای که شما الان از این شعر دادید که اینها سید اموات و سید احیاء هستند. این نشان دهنده‌ی مجد و شکوه این افراد است. نکته دیگر درک حضرت ابوطالب علیه السلام و شخصیت شناسی افراد خیلی مهم است. الان شما می‌توانید تشخیص بدهید که یک کسی سید زنده‌ها باشد. اما اینکه بگویید سید مرده‌ها هم هست، این بصیرت خاصی می‌خواهد. یک شأن و جایگاهی قائل هستید که این وقتی از دنیا می‌رود، آن جایگاه را حفظ می‌کند. ممکن است یک نفر در زندگی خود یک اعتباری داشته باشد اما بعد از مرگش آن اعتبار را از دست بدهد. ولی وقتی کسی در زندگی و مرگش یک اعتبار واحد داشته باشد یعنی، اعتبار برایش ماندگار است و هست. اینکه شاخص مرگ به عنوان تثبیت صفت باشد و مرز بین دنیا و مرگ را به عنوان یک شاخص حساب می‌کند. یعنی مجد او بعد مرگ حفظ بشود. یعنی اینکه، در دنیا و آخرت سید احیاء و اموات است و شاید اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ... از همین قرینه گرفته شده باشد ... و حضرت حمزه علیه السلام سید آنها است.

ریشه این فکری که حضرت ابوطالب علیه السلام مطرح می‌کنند که فرد بعد از مرگش هم می‌تواند مجد و شکوه داشته باشد، شأن و اعتبار او را القاء می‌کند. این صفت خیلی مهم است. اینکه آدم شناس است خیلی مهم است. یکی اینکه آدم شناس است یکی اینکه اهل ابراز است.

سه مورد است. بعضی آدم شناس هستند، ولی اهل ابراز نیستند، بیان نمی‌کنند و اینکه ابزارهایی که می‌کند از روی حکمت است. براساس این است که اتفاق‌هایی در جامعه بیفتند. یعنی به واسطه این ابراز، فرزندان این خانواده را حفظ می‌کند. آنها را در مسیری که پدر داشتند حفظ می‌کند. یعنی این بار تربیتی هم دارد. مثل اینکه شما یک بیت شعر برای پدر خانواده‌ای بگویید و براساس آن بیت شعر افراد سعی کنند از آنچه در شعر گفته شده است عدول نکنند. حداقل شخصیت آن پدر را خراب نکنند. اینکه کسی قدرت عنوان گذاری روی افراد داشته باشد، این خیلی قدرت بزرگی است و حضرت ابوطالب علیه السلام به افراد نقش می‌دهد و اعلام می‌کند که این شخص این خصوصیت کمالی مثبت را دارد.

ما در خاندان‌ها نیاز به افرادی داریم که دارای مجد و شکوه باشند. بعد از مرگ آنها ما نیاز داریم که افرادی جایگزین آنها باشند و این شبیه جایگزین سازی برای فردی است که از دنیا رفته است و آن شأن اجتماعی را می‌توانسته داشته باشد.

دقیقه ۳۰ تا ۴۰

شما در خانواده بردید. به خوبی آدم این فرمایش شما را حس می‌کند. الان یک چیز دیگر هم به ذهنم رسید. این زبان یک حاکم بلامنازع نیست؟ مثلاً می‌گوییم امامی که به اعتبار حکومت خود، یعنی این ویژگی گویی فقط برازنده ملک الهی است. شما این شعرها را معمولاً در زمانی می‌خوانید که احتمالاً...، نمی‌دانم زبیر چه وقت از دنیا رفته است. ما قبل رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

یعنی برای دوره فترت است. حضرت ابوطالب علیه‌السلام به خودش اجازه می‌داده است که در دوره فترت به نحوی امامتی را در جامعه داشته باشد. یعنی سکان داری را در جامعه ایفا کند. یعنی جانشین پدرشان باشند و این کار، کار هر کسی نیست، ولی همین که فرد توان آن را دارد خیلی کار مهمی است. در خانواده‌ها معمولاً وقتی کسی نباشد عنوان دهی کند، کسی را بزرگ کند یا شأن کسی را یاد کند. آن عنوان‌ها و شأن‌ها به تدریج از بین می‌روند. کم‌اینکه ما در بین خودمان چیزی به نام خاندان دیگر نداریم. خاندان به این معنا در بین ما منسوخ شده است. فامیل داریم، فامیلی‌های همه ما مشخص است، ولی چیزی به نام خاندان نداریم که مثلاً کسی یک عنوان مجد و اعتباری داشته باشد و آن یکی عنوان دیگر داشته باشد. اینها به این دلیل است که خود عنوان دهی نیاز به قدرتی دارد، چون یک شکوهی بالاتر از آن شکوه می‌خواهد. یک مجدی بالاتر از آن مجد می‌خواهد. ولی باید قدرت خود آن کسی که دارد این کار را انجام می‌دهد خیلی بیشتر از آن کسانی باشد که به آنها عنوان داده می‌شود. یکی از کارهایی که می‌توانیم بکنیم این است که بعد از اینکه این اشعار جمع آوری شد بینیم کسانی که حضرت ابوطالب علیه‌السلام آنها را بزرگ داشته است و کسانی که سعی کرده است شأن آنها را پایین بیاورد، بین این دو به نظرم خیلی مهم است که بتوانیم یک فهرستی از افراد داشته باشیم. بگوییم که این دسته‌ها را حضرت ابوطالب علیه‌السلام سعی کرده است به عنوان ریشه‌های بعدی جریان‌های تاریخی که در تاریخ اسلام اتفاق می‌افتد. احتمالاً آن کسانی که بزرگ داشته است آنها مستقیماً به نظام ولایی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام ختم شدند و آنهایی که کوچک داشته است آنها مستقیماً به ضدیت و مقابله با اهل بیت علیهم‌السلام ختم شده است. این نشان می‌دهد که این جریان‌هایی که در تاریخ است این جریان‌های عقبه‌ای دارد که اگر آن عقبه حفظ شود خیلی مسیر هدایت برای انسان هموارتر می‌شود. ما باید بتوانیم در زندگی خود شیوه خاندان‌سازی را یاد بگیریم. چطور خانواده‌های منظومه تشکیل می‌شود که اینها هویت‌هایی دارند که این هویت‌ها می‌تواند برای جامعه کارکرد داشته باشد و بتواند منافع آن را به آنها برساند.

قطعه شعر بعدی یک جورهایی آن احساسات خود جناب ابوطالب علیه‌السلام هم درگیر است. حالا از همان بیت اولش پیدا است. سه بیت بیشتر نیست.

يَا زَبْرٌ أَوْحَدْتَنِي لِلنَّائِبَاتِ وَقَدْ حَلَلْتُ لِحَمِي وَأَمْسُ الرَّأْسِ مُشْتَهَبَا

می‌گوید: ای زبیر، فکر می‌کنم به خاطر اقتضائات شعر زبیر گفته است. یا زبیر که شاید به معنای زبیر و اینها هم دارد دلالت می‌دهد. به معنی واژه خود زبیر هم دارد دلالت می‌دهد. می‌گوید: ای زبیر من را در بین *النائبات*، جانشینان یا بازماندگان خود تنها گذاشتی.

خَلَّتْ لَحْمِي، تو پاره تن من بودی. و أَمَسَ الرَّأْسُ مُشْتَهَبًا، یعنی به اندازه‌ای که یک سر برجستگی و تمایز دارد نسبت به بقیه. یک چنین اهمیتی داشتی. خَلَّتْ لَحْمِي، یعنی باعث ضعف من شد. یعنی گوشت من آب شد. یعنی با فقدان تو ضعیف شدم. و أَمَسَ الرَّأْسُ مُشْتَهَبًا، مثل سری بودی برای پیکر.

فکر می‌کنم لِلنَّائِبَاتِ اینطور که در ذهن من هست به معنای بلایا است.

بله، نواب؛ درست است؟

بعد هم اینکه زُبْرٌ یا زُبْرٌ شکلی از خودمانی بودن است که در زمان حیات با هم داشتند. وقتی آدم با کسی خودمانی می‌شود اسم را تقریباً مخفف می‌کند.

همدم و مونس هم بودن این دو بزرگوار، وقتی که از دنیا رفته است، مثل اینکه آن پناه یا کسی که کمک او بوده است. کسی که می‌توانسته است همدلی کند را از دست داده است. یک بیمار وقتی بیمار می‌شود، نحیف و لاغر می‌شود، این حالتی است که در اثر حمایت نشدن به او دست می‌دهد.

مثل اینکه می‌گویند که از شدت ضعف آب شدم و موهایم ریخت.

تغییر در اثر سختی‌ها است که تا تو بودی اجازه نمی‌دادی که من تکان بخورم. وقتی تو رفتی قدر تو را فهمیدم که تو بودی که به من پناه می‌دادی و قوت قلب من بودی.

دقیقه ۴۰ تا ۵۰

پس این گونه می‌شود که یا زُبْرٌ أَوْ حَدَّتَنِي لِلنَّائِبَاتِ وَقَدْ، زبیر جان تو من را در بین بلایا تنها گذاشتی، و گوشتم آب شد. خَلَّتْ لَحْمِي وَأَمَسَ الرَّأْسُ مُشْتَهَبًا، و موی من ریخت از بابت غم تو، و از خللی که در نبود تو برای من حاصل شد.

مَنْ كَانَ سُرَّ بَهْلَكَ لِلزَّبْرِ فَقَدْ نَادَى الْمَنَادَى بِزَّبْرِ إِنْهُ شَجَبَا

اگر کسی به هلاکت زبیر خوشحال شود گویی که منادی ندا داده باشد که آن آدم هلاک شده است. کسی که از فقدان زبیر خوشحال باشد هلاک شده است. شما چنین برداشتی از این بیت دارید؟

نشان می‌دهد که یک عده‌ای برای از بین رفتن او خیلی لحظه شماری می‌کردند. نَادَى الْمَنَادَى بِزَّبْرِ إِنْهُ شَجَبَا، نشان می‌دهد که این رجزی است که برای آنها خوانده می‌شود که یک وقت فکر نکنید که او هلاک شد و شما سربلند شدید. شما هم با رفتن او از دور خارج شدید. به معنی از دور خارج شدن باشد.

اینجا با دو شکل نوشته است. یکی هَلَكٌ و یکی حَلَكٌ است. به نظرم فرمایشی که می‌فرمایید جور درمی‌آید. یعنی همین از دور خارج شدن است.

هلاکتش به معنای مرگ نیست به معنای پایان کار است.

تَغَيَّرَتْ لِمَةً سَوَاءً وَّارِدَةٌ

وَفَارِقَ الْمَرْءَ مَحْمُوداً وَ مَاجِدِياً

دگرگون شد. این بیت سوم شبیه بیت اول می شود که آنجا می گفت که خَلَّتْ لِحْمِي، اینجا دارد می گوید که تغیر ایجاد شد. و فارق المرء

محموداً و ماجدیا، و فقدان تو شبیه این است که با یک انسان محمود و با عظمتی خدا حافظی کرده باشی.

لمة به چه معنی است؟

ظاهراً به معنی لحظه ترجمه کردند.

یعنی شخص جدا شده است در حالی که محموداً است. این بیت قدری کار دارد.

دو قطعه شعر در مورد جناب زبیر به اتمام رسید...

... معرفی می کند. یعنی حکم مبین آن سرچشمه ها است، اگر ما این را به عنوان فرض قبول کنیم، پس بنابراین باید ردیابی کنیم افرادی را که

ابوطالب علیه السلام راجع به آنها شعر گفته است و مدح یا ذم کرده است و ببینید خط سیر اینها در تاریخ به کجا می انجامد؟ تا کجا ادامه پیدا می کند.

این چند خصوصیت دارد و خصوصیت اول آن این است که به طور طبیعی تاریخ بعد از یک مدتی، چند نسل دوباره به وضع قبلی خودش برمی گردد.

معمولاً تاریخها در نظامات بشری یک شباهتی به اولهای خودشان پیدا می کنند. فرکتال عمل می کنند و قطعه قطعه می شوند. یعنی ممکن است شما

همین موضوع را ادامه بدهید، تا زمان حاضر و شبیه این افراد را در جهان بتوانید پیدا کنید. شبیه همین زبیری که گفته شده است، شبیه آن افرادی

که، مسافری که گفت، یا کسانی که گفته شده است، می توان شبیه های اینها را دید. زمانی که شما تاریخ را از منشأ و مصدر خودش می بینید، مثل

این است که از نقطه شروع تا نقطه انتها، زمانی که دیده می شود قابلیت بازسازی در زمانهای مختلف دارند. من کاری به این قصه آن ندارم، شما

فکر کنید دارید آن سرچشمه ها را کار می کنید، آن سرچشمه هایی که...، اولاً بین خاندان عبدالمطلب علیه السلام افراد یک دست نبودند و آن شکاف

اصلی ظاهراً در همین بخش اتفاق می افتد. یعنی یک خاندان در درون خودش یک سری شکافهایی به دلایلی برمی دارد. در افرادی که به عنوان

نقطه های اصلی اسلام یا قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار می گیرند از همان اول شکافهایی قابل مشاهده است. این شکافها هم از جهت مثبت

هم از جهت منفی قابل بررسی هستند.

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

شما اینجا یک شخصیتی به نام زبیر دارید، کما اینکه یک شخصیتی بعداً به نام حمزه پیدا می کنید، کما اینکه یک شخصیتی به نام ابولهب پیدا

می کنید، یا عباس بعد از بین بانوان، شخصیت های مختلفی پیدا می کنید که این شخصیتها به نوعی کاملاً می توانند رد آنها در تاریخ اسلام پیدا

بشوند. من می خواهم بگویم این سرشاخه ها را از اکنون عنوان گذاری کنید. این سرشاخه زبیر است، این سرشاخه فلان است، این سرشاخه کذا است.

رد آنها را جلو ببرید و ببینید چه اتفاقی به تدریج به واسطه این افراد می افتد و در این اشعار هم می توانید نوعی آینده پژوهی هم بکنید. یعنی حضرت ابوطالب علیه السلام در زمان خودش، آینده را به گونه ای قرائت کرده است. یعنی شما می توانید برگردید به زمان ابوطالب علیه السلام، از منظر پیشگویی تاریخ، از منظر ابوطالب علیه السلام یک دور بازنمایی کنید و این به نظر من کار بزرگی می شود اگر ما بتوانیم این کار را بکنیم.

حتماً إن شاء الله. برویم وارد فضای جدید بشویم یا همین جا پایان بدهیم؟

اگر بحث هست، پیش برویم.

ماجرای بحیرا

بحث جدید، فضای جدید است همان بحث بحیرا و بقیه هست. یک متن دارد، متن را من می خوانم می گوید که:

خرج ابوطالب فی ركب تاجراً إلى الشام، فلما تهيأ للرحيل، و أجمع للمسیر أصيب به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقال: و الله لأخرجن به معي، و لا يفارقني و لا أفارق أبدا.

از من جدا نشوی و من هم از تو جدا نشوم

فخرج به معه،

البته اینجا ضمیر مشخص نیست. شاید اینجا ضمیر را بتوانیم به جناب ابوطالب علیه السلام هم نسبت بدهیم. اما از سیاق بیشتر معلوم است که این گونه گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین حرفی را زده است. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم هم همراه ابوطالب علیه السلام رفت.

فلما نزل الـركب بـُصرى من أرض الشام،

زمانی که کاروان از سرزمین های شام به بصری رسید،

و بها راهب يقال له بحیرا فی صومعة له،

رسیدند جایی که صومعه ای بود و فردی به نام بحیرا،

و كان إليه أعلم أهل النـصرانية،

او دانشمندترین مسیحی ها بود

و لم يزل فی تلك الصومعة (منذ قط) راهب إليه يصير علمهم من كتاب فيها- فيما يزعمون- يتوارثونه كابرأ عن كابر.

این گونه بود که هیچ چیزی ...، کتابی که راجع به آن صحبت می کنیم حضور داشته است و این وارث بزرگان است و گویا عصاره و وصی همه مسیحیت باشد.

فلما نزلوا ذلك العام ببـُحیرا،

امسال که آمدند، به جایی که بحیرا بود و سکونت داشت، این هم جالب است که این سکونت گاه بحیرا در محل رفت و آمد یعنی صومعه او در محل رفت و آمد کاروان‌ها است و این هم به عنوان پس‌زمینه به نظرم جالب توجه و حائز نکات باشد.

و كانوا كثيراً مما يمرون به قبل ذلك لا يكلمهم ولا يعرض لهم، حتى إذا كان ذلك العام فنزلوا به قريباً من صومعته، صنع لهم طعاماً كثيراً، غذای زیاد آماده کرد.

و ذلك لشيء و آه و هو في صومعته، يزعمون أنه رأى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الركب حين أقبلوا و غمامة تظله من بين القوم،

به زعم برخی این‌گونه بوده است که او در صومعه‌اش بوده است و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را دیده بوده، بعضی‌ها از همین از خود صومعه رسول صلى الله عليه وآله وسلم یک کرامتی کردند. مثلاً رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را دیده بوده در یک قافله‌ای که حین أقبلوا، داشتند می‌آمدند و یک ابری سایه انداخته بود، من بین القوم

ثم أقبلوا فنزلوا في ظل شجرة قريباً منه، فنظر إلى الغمامة حين أظلت الشجرة،

اینها آمدند و در زیر درختی اطراق کردند،

و تهصرت أغصانها على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

و این درخت هم انگار شاخه‌های خودش را در یک وضعیتی دارد قرار می‌دهد که بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم سایه بیندازد.

حتى استظل تحتها.

ظاهراً توقعی هم نبوده است که احتمالاً این درخت سایه‌ای هم داشته باشد، اما گویا تمام تلاش خودش را درخت دارد می‌کند برای اینکه سایه بیندازد.

فلما رأى ذلك بحيرا

بحیرا زمانی که این را دید

نزل من صومعته

از صومعه خودش پایین آمد

وقد أمر بذلك الطعام فصنع،

و به خاطر همین دستور داد که طعام درست کنند، و طعام درست کرد،

ثم أرسل إليهم

دنبال قافله فرستاد

فقال: إني قد صنعت لكم طعاماً يا معشر قريش،

ای گروه قریش من برای شما غذا پختم،

و أنا أحب أن تحضروا كلکم صغیرکم و کبیرکم، عبدکم و حرکم .

توقع من این است که همه شما بیایید، کوچک و بزرگ، عبدتان و آزادتان.

فقال له رجل منهم: و الله یا بحیرا! إن لک لشأناً الیوم،

به خدا بحیرا ما قبلاً هم تو را دیده بودیم،

ما کنت تصنع هذا بنا، و قد کنا نمر بک کثیراً فما شأنک الیوم؟

هیچ وقت از این کارها نمی کردی، امروز چه شده است؟ آفتاب از کدام سمت درآمده است؟ امروز قضیه چیست؟

فقال له بحیرا: صدقت،

بله راست می گویی،

قد کان ما تقول،

بله، همیشه این گونه بود.

ولکنکم ضیف

أما شما مهمان هستید

قد أحببت أن أکرمکم و أصنع لکم طعاماً تأکلون منه کلکم .

من دوست داشتم که شما را گرامی بدارم و طعام به شما بدهم، اما باز تأکید دارد می کند. گویا نگران است که همه شما باشید.

دقیقه ۶۰ تا ۷۰

فاجتمعوا إليه و تخلف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لحدائثة سنة فی رحال القوم تحت الشجرة،

همه آمدند و کسی که می بایست بیاید نیامد. یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیامدند. شاید به خاطر کمی سن، شاید یک ملاحظاتی جناب

ابوطالب علیه السلام داشت و شاید به دلایل دیگر. به هر حال نیامد. ظاهر ماجرا چنین است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیامدند و زیر همان درخت بود.

فلما نظر بحیرا إلى القوم

بحیرا یک نگاهی به قوم کرد،

لم یر الصفة التي یرف و یجد عنده،

آن صفاتی را که دنبالش بود پیدا نکرد.

فقال: یا معاشر قریش؛

ای مردم قریش،

لا یتخلفن أحد منکم عن طعامی

آیا در میان شما کسی است که سر سفره طعام من نیامده باشد؟

فقالوا له: یا بحیرا ما تخلف عنک أحد ینبغی أن یتیک إلا غلام؛

همه آمده ایم به جز یک پسر بچه.

و هو أحدث القوم سناً؛

او کم سن و سال ترین ما است.

فتخلف فی رحالهم،

او را گذاشته ایم بار و بنه را مراقبت کند.

قال: لا تفعلوا؛

نه نه این کار را نکنید.

ادعوه فلیحضر هذا الطعام معکم،

صدایش کنید تا او هم با شما طعام بخورد.

فقال رجل من قریش مع القوم: و اللات والعزى إن كان للؤم بنا أن یتخلف ابن (عبدالله) بن عبدالمطلب عن الطعام من بیننا!

ما کار بدی کردیم، کار زشتی کردیم، به لات و عزى قسم این کار ما خوب نبود که او را برای طعام صدایش نکردیم.

ثم قام إليه فاحتضنه، فأجلسه مع القوم،

حضرت آمدند و او را سر سفره نشانند،

فلما رآه بحیرا جعل یلحظه لحظاً شديداً،

بحیرا بسیار حواسش به حضرت بود و او را زیر نظر داشت

و ينظر إلى أشياء من جسده قد كان یجدها عنده من صفة.

دقت های خاصی به جسم و حالات ایشان داشت.

حتى إذا فرغ القوم من طعامهم و تفرقوا،

ایستاد تا همه غذایشان را خوردند و از سفره پراکنده شدند.

قام إليه بحيرا

بحیرا بلند شد.

فقال: يا غلام؛

پسر جان

أَسْأَلُكَ بِحَقِّ لَلاتِ وَ الْعُزى إِيَّا ما أَخْبَرْتَنى عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ،

به لات و عزى قسم می‌دهم که پرسش‌های من را پاسخ دهی.

وَ إِنما قالَ لَهُ بِحِيرا ذلِكَ لِأَنَّهُ سَمِعَ قَوْمَهُ يَحْلِفُونَ بِهِما،

بحیرا هم قسم به لات و عزى را از قوم او شنیده بود، قصد آزمایش داشت. دیده بود آنها به لات و عزى قسم می‌خورند.

فقال له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما أَبْغَضْتَ شَيْئاً قَطُّ بَغْضَهُما،

من بغضی بالاتر از لات و عزى ندارم.

فقال له بحيرا: فبالله إِيَّا ما أَخْبَرْتَنى عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ،

تو را به الله قسم می‌دهم که هر چه من گفتم بگویی،

فقال له: سلنى عما بدا لك.

پس گفت هر پرسشی داری بپرس.

فجعل يسأله عن أشياء من حاله و نومه، و هيئته و أموره،

از او حالات خواب و امورش را پرسید

فجعل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يخبیره،

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم جواب او را دادند

فوافق ذلك ما عند بحيرا من صفة،

پاسخ‌ها با آنچه بحیرا مدنظر داشت یکی بودند.

ثم نظر إلى ظهره

سپس به پشت و شانه او نگاه کرد.

فرأى خاتم النبوة بين كتفيه

و مهر نبوت را بر کتف او دید.

على موضعه من صفته التى عنده

همان طور که در کتاب‌ها خوانده بود.

قال ابن هشام: و كان مثل أثر الحجم .

ابن هشام مورخ گفته است: چیزی که مهر نبوت است مثل اثر حجامت، ماه گرفتگی و کبودی بوده است.

قال ابن اسحاق:

ابن اسحاق ادامه می‌دهد،

فلما فرغ أقبل على عمه أبي طالب فقال (له):

وقتی صحبت‌ها تمام شد رو کرد به حضرت ابوطالب علیه‌السلام و گفت:

من هذا الغلام منك؟

این غلام چه نسبتی با تو دارد؟

قال: ابني،

فرزند من است.

قال: ما هو بابنك، و ما ينبغى لهذا الغلام أن يكون أبوه حياً،

نه این فرزند تو نیست. پدر او نباید زنده باشد.

قال: فإنه ابن أخي،

بله، او پسر برادر من است.

قال: فما فعل أبوه؟

چه بر سر پدرش آمد؟

قال: مات و أمه حبلى به،

مادرش به او باردار بود که پدرش فوت شد.

قال: صدقت،

بله، راست می گویی

ارجع باین اخیك إلى بلده،

با برادر زاده خود به شهرتان باز گرد.

واحذر عليه إلیهود،

از یهود برحذر باش.

فوالله لئن رأوه و عرفوا منه ما عرفت لیغنه شراً،

اگر یهود او را ببینند و چیزهایی که من از او می دانم بدانند بلائی سر او می آورند.

فانه کائن لابن اخیك هذا شأن عظیم، فأسرع به إلى بلاده.

پسر برادر تو شأن عظیمی دارد. او کار بزرگی می کند، سریع به شهر خود برو.

فخرج به عمه أبوطالب سریعاً حتی أقدمه مكة حین فرغ من تجارته بالشام.

جناب ابوطالب علیه السلام سریع از سفر تجاری برگشت که با خسارت نیز همراه بود و آن را ناتمام گذاشت.

فزعموا: أن زریراً و تماماً، دریسا و هم نفر من أهل الكتاب

گمان بردند بعضی ها اشخاص دیگری هم نام برده اند. زریر، تمام، دریس، اشخاصی از اهل کتاب بودند.

رأوا من رسول الله ﷺ ما رأى بحیرا فى ذلك السفر الذى كان مع أبی طالب،

گمان برده اند که به جز این دو یاسه تا هم برده اند که گفته اند.

فأرادوه فردهم عنه بحیرا،

آنها سراغ رسول خدا ﷺ را گرفته بودند و بحیرا آنها را دست به سر کرده بود.

و ذکرهم الله و ما یجدون فى الكتب من ذکره و صفته، أنهم إن أجمعوا لما أرادوا به لم یخلصوا إلیه، فعرفوا ما قال لهم، و صدقوه، و ترکوا النبى و

انصرفوا عنه.

آنها هم آمدند حرف هایی که بحیرا زده بود آنها هم گفتند و تأیید کردند.

دقیقه ۷۰ تا ۸۰

و قال ابو طالب یدکر ذلك:

این روایات از زبان جناب ابوطالب علیه السلام است. اینجا سؤال پیش می آید. گرچه سه قطعه شعر است اما این شعر خیلی مهم است و پر واضح است که این قصه و ماجرا برای او بسیار اهمیت داشت.

در کل توجه کنید که در بین اهل کتاب، بسیاری بودند که هم اهل دل بودند و هم کرامت هم داشتند. چشم باطن بین داشتند. این طور نبود که فقط یک ابری بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ببینند، بلکه به خاطر چشم باطن بین آنها بود. از طرف دیگر این موضوع برای دیگران و همراهان در کاروان از اهمیتی برخوردار نبود و بحیرا این موضوع را از قرائن دیگر متوجه شده بود. در آن زمان علائم ظهور برای آنها وجود داشت کما اینکه در حال حاضر علائم ظهور برای ما اهمیت دارد. گرچه برای دشمنان علائم ظهور قطعیت بیشتری دارد. علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اهمیت بیشتری برای آمریکایی ها و صهیونیست ها دارد و احاطه بیشتری به این موضوع دارند. اهمیت این برای از بین بردن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. بعضی از علائم ظهور بسیار قطعی می باشند. از طرفی نمی تواند نشانه ظهور نباشد و از طرفی هم با قطعیت نشانه ظهور بودن، خطر ساز می باشند. افراد هوشیار این خطرها را رفع می کردند؛ این نکته دوم.

نکته سوم عمق ارتباط حضرت ابوطالب علیه السلام با پیامبر اسلام زمان صلی الله علیه و آله وسلم از این نگاه بسیار مهم است و همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در سفرهای تجارت با ابوطالب علیه السلام برای این بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تنها نباشند و پیوسته تحت حفاظت حضرت ابوطالب علیه السلام باشند. از طرفی هم برای امرار معاش لازم بود که حضرت ابوطالب علیه السلام از شهر خارج شوند مسافرت بروند و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم را نمی توانستند تنها بگذارند. همراهی کردن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یک امر غیر عرف و غیر مرسوم بود.

اینکه در یک روایت گفته می شود که به هیچ وجه من از تو جدا نمی شوم. این پیوسته در طول حیات حضرت ابوطالب علیه السلام وجود داشته است. یعنی هیچ گاه نبوده است که حضرت ابوطالب علیه السلام جدا از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باشد.

پس این قول را از حضرت ابوطالب علیه السلام می گیرید یا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بوده است؟

این قول را فکر می کنم از حضرت ابوطالب علیه السلام بگیریم بهتر است.

نکته چهارم، این برگشت از سفر نشان دهنده این است که قصه یهود خیلی جدی شده است. حتماً خطرهایی وجود داشته است که بحیرا خودش را شاید در خطر انداخته است که کاری را انجام بدهد و چه بسا بحیرا جان خود را از دست داده باشد و هیچ بعید نیست که به خاطر کتمان کردن یک بلایی بر سر او آورده باشند. یعنی موضوع موضوع جدی است. شما فکر کنید در زمان کودکی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فاصله خیلی زیادی تا حضرت به بعثت برسند، اگر دوازده سالگی را بپذیریم، بیست و هفت الی هشت سال مانده است. فکر کنید در این بیست و هفت هشت سال خطرات جدی برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده است. یعنی پیوسته پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تحت الحفظ قرار می داده است و در جایی مخفی می کرده است. یعنی از

همان جا فضای مخفی به گونه‌ای بوده است که باید خیلی جدی مراقب ایشان می‌شده است. شخصیت حضرت ابوطالب علیه‌السلام خیلی اینجا مهم می‌شود و همین شأن را امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیدا می‌کند.

اینکه حضرت ابوطالب علیه‌السلام اصرار دارد که در قالب شعر موضوع را عنوان کند، جالب است.

از یک طرف فضا امنیتی است، از یک طرف جتاب ابوطالب علیه‌السلام اصرار دارد.

لَمَّا تَعَلَّقَ بِالزَّمَامِ ضَمَمْتَهُ
وَالْعَيْسُ قَدْ قَلَصْنَ بِالْأَزْوَادِ
فَارْقُضْ مِنْ عَيْنِي دَمْعَ ذَارِفٍ
مِثْلُ الْجَمَانِ مَفْرَقٍ بِيَادِ

بحیرا آمد و چنین اتفاقاتی افتاد.

حَبْرًا فَأَخْبِرْهُمْ حَدِيثًا صَادِقًا
عَنْهُ وَرَدَ مَعَاشِرِ الْحُسَّادِ
قَوْمٌ يَهُودٌ قَدْ رَأَوْا مَا قَدْ رَأَوْا
ظِلَّ الْعَمَامَةِ نَاغِرِي الْأَكْبَادِ

دقیقه ۸۰ تا ۹۰

به نحوی هم مطلب را گفته است و هم نگفته است. افراد فکر می‌کنند که شعر گفته است.

بله، ولی حقیقت را گفته است. همه چیز را گفته است.

خیلی‌ها که متوجه می‌شوند، بعضی‌ها که ادای نفهمیدن در می‌آورند می‌گویند که به شعر چیزی گفته است. به هر حال هنر است.

شعر بعدی به این صورت شروع می‌شود:

أَنَّ الْأَمِينَ مُحَمَّدًا فِي قَوْمِهِ
عِنْدِي يَفُوقُ مَنَازِلَ الْأَوْلَادِ

یعنی امین در قومش محمد است.

من فکر می‌کنم بعدها این شعر را گفته است. چون *أَنَّ الْأَمِينَ* گفته است.

همین شعر است، اما نقل دیگری است. یک جایی این طوری گفته است:

ان ابن آمنة النبي محمداً
عندي بمثله منازل الاولاد

معلوم است که این برای بعد است. چون نبوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اثبات شده است.

لَمَّا تَعَلَّقَ بِالزَّمَامِ ضَمَمْتَهُ
وَالْعَيْسُ قَدْ قَلَصْنَ بِالْأَزْوَادِ

در بیت اول، چه بگوییم *ابن آمنة*، چه بگوییم *الأمین*، شما کدام را در این دو مورد می‌پسندید؟

فکر می‌کنم هر دوی آنها وجود داشته است. یک بار این را گفته است، بار دیگر آن را گفته است.

يا مثلاً ان ابن آمنة الأمين محمداً يا أن الأمين محمداً في قومه

مورد آخر بهتر است.

مجموع آن می گوید که محمدی که امین است در قومش، در نزد من اهر فرزندی، فوق هر فرزندی، منزلت بیشتری دارد.

لَمَّا تَعَلَّقَ بِالزَّمَامِ ضَمَمْتُهُ وَ الْعَيْسُ قَدْ قَلَصَنَ بِالْأَزْوَادِ

وقتی من او را همراه خودم بردم و زاد و توشه برداشتیم و راهی سفر شدیم.

فَارْقَضَ مِنْ عَيْنِي دَمْعَ ذَارِفٍ مَثَلُ الْجُمَانِ مَفْرَقٌ بِيَدَادِ

اشک از چشمان من مثل مروارید و نقره می ریخت در حالی که سوار شتر بودیم و روی زین نشسته بودیم.

رَاعَيْتُ فِيهِ قَرَابَةً مَوْصُولَةً وَ حَفِظْتُ فِيهِ وَصِيَّةَ الْأَجَادِ

من خیلی مراقب او بودم و از جلوی چشمم او را دور نمی کردم و این مراقبت وصیت اجداد من بوده است. گویی نسل در نسل یک وظیفه ای را به ابوطالب علیه السلام سپرده باشند.

و دَعَوْتُهُ لِّلسَّيْرِ بَيْنَ عُمُومَةٍ بَيْضِ الْوَجُوهِ مَصَالَتِ أَنْجَادِ

و من از بین همه عموها او را خواندم، سیمای سفید و نورانی او را با خودم همراه کردم.

سَارُوا لِأَبَعْدِ طَيِّبَةٍ مَعْلُومَةٍ فَلَقَدْ تَبَاعَدَ طَيِّبَةُ الْمَرْتَادِ

ما به سمتی که خواستیم رفتی، ولی ماجرا طور دیگری شد.

حَتَّى إِذَا مَا الْقَوْمُ بَصْرَى عَانُوا لَاقُوا عَلَى شَرْفٍ مِنَ الْمِرْصَادِ

به شهر بصری رسیدیم و دیدیم در مسیری که دارای شرف بود، مرصاد به معنای گلوگاه و جای مرتفع است،

حَبْرًا فَأَخْبِرْهُمْ حَدِيثًا صَادِقًا عَنْهُ وَرَدَ مَعَاشِرِ الْحَسَادِ

حبر، یک روحانی خبرشان داد که

عنه وَرَدَ مَعَاشِرِ الْحَسَادِ، همه حرف های حسودها را کنار زد.

قَوْمٌ يَهُودٌ قَدْ رَأَوْا مَا قَدْ رَأَوْا ظِلَّ الْعَمَامَةِ نَاغِرَى الْأَكْبَادِ

منظور از حسود قوم یهود است که ببینند آنچه چشمشان را در می آورد که بر ناغری الأكباد سایه افکنده بود. عزت او را می خواهد بگوید.

ثَارُوا لِقَتْلِ مُحَمَّدٍ فَنَهَاهُمْ عَنْهُ وَ جَاهَدَ أَحْسَنَ التَّجْهَادِ

روایتی که جناب ابوطالب علیه السلام می کند نه تنها خبر این ماجرا آمده است، بلکه ظاهراً به زد و خورد هم رسیده است. می گوید:

ثَارُوا لِقَتْلِ مُحَمَّدٍ فَهَنَاهُمْ عنه و جَاهَدَ أَحْسَنَ التَّجَاهِدِ

اینها آمدند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را بکشند و نهدی شدند و با آنها جهاد شد.

و نَهَى بِحَيْرَاءَ زَبِيرًا فَانْتَهَى فِي الْقَوْمِ بَعْدَ تَجَاوُلِ وَ تَعَادِ

بحیرا حرفی می زده است که و کان یخص زبیراً هذا لغلظه کان علی رسول الله ...،

شروع کرد به مدح کردن در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، قومی که می خواستند تهدید کنند و برای جنگ آمده بودند.

و نَهَى دَرِيْسًا فَانْتَهَى لَمَّا نَهَى عن قول حَبْرٍ نَاطِقٍ بَسَدَادِ

دریس شخص دیگری بوده است که او نیز آنها را نهدی کرده است و همان حرف های محکم بحیرا را گفته است. آدمی بوده است که زبان که گرفته و شروع به ممانعت از آسیب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کرده است. همان حرف های حق و سداد را گفته است. اینجا گفته است: *إشارة إلى أن بحيرا منع الثلاثة من الاقدام عليه حين ناقشهم و أقنعهم*. مشخص است دو یا سه نفری اینجا آمده بودند و یک مناقشه ای اتفاق افتاده است و اسم آنها را در اینجا اشاره می کند. شاید یکی از آنها دریس باشد، یکی دیگر زبیر بود که در بیت های بالایی گفته شد. دو یا سه نفر بودند که در شعر در مورد این صحبت می کند که ماه صفر بود، ما راه افتادیم و رفتیم و به یک جایی رسیدیم و بحیرا این مطالب را گفت. بعد هم یک تهدیدی به وجود آمد و آن تهدید دفع شد.

بینید تفاوت آن داستان با این شعر چقدر مشهود است؟ در مورد آن داستان خیلی راحت می گوئیم یک روایت است، حضرت ابوطالب علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دید و با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همراه شد و با هم رفتند. یک ابری بالا بود و آن طور شد و قس علی هذا. اما اینجا زبان شعر چقدر داستان را ماندگار و قابل انتقال می کند برای اینکه افراد به بچه های خود یا افراد دیگر این را بگویند. در حقیقت این واقعه را تبدیل به یک اثر هنری و جریان می کند. هر چند ممکن است چون این شعر به زبان عربی است برای ما جذابیت نداشته باشد. اینکه آن ابر برای خود اینها خیلی مهم نبوده است، اما برای یهود خیلی مهم بوده است، به این دلیل است که اینها این را براساس یک اتفاق می دانستند. اما آنها از آنجا که این را در روایت های خود دیده بودند، این را به عنوان علامت می دانستند و علامت خوانی می کردند. از این جهت مهم است که بدانیم خیلی چیزها اتفاق می افتند و اگر کسی علم کتاب آن را داشته باشد، همان اتفاقی که برای افراد معمولی می افتد برای اینها نشانه و علامت می شود. در کل نکته های جالبی داشت. شعر خیلی پر مغز و پر اشاره است.

حس من به این شعر این بود که یک سلاست و سادگی داشت و اینکه می‌گویند در شعب می‌نشستند و برای بچه‌های خود تعریف می‌کردند، احساس می‌کنم مخاطب آن بچه‌ها هستند.

این حس به من هم دست داد. یعنی احساس می‌کنم این برای بچه‌ها گفته شده است و خیلی هم نکته‌های جالبی دارد. یعنی شما باید آن روایت را کنار این شعر بگذارید و تفاوت را متوجه شوید.

دو قطعه شعر دیگر در مورد همین ماجرا مانده است که ان شاء الله با تأمل بیشتری آنها را بررسی کنیم. یکی هجده بیت و دیگری سیزده بیت است. آن بحث را که فرمودید که دقت کنیم جناب ابوطالب علیه السلام چه کسانی را مدح و چه کسانی را ذم می‌کند، باید تا پایان مرور دیوان به آن دقت داشته باشیم تا بتوانیم تدریجاً جمع‌آوری کنیم.

سؤال پرسیدند که در اشعار جناب ابوطالب علیه السلام از ویژگی‌های ظاهری و فیزیکی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم چیزی پیدا می‌شود؟ بله توضیحات و تشبیهاتی وجود دارد.

تدریس به شیخ منظر

در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می‌باشد و نمی‌تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می‌باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می‌باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره‌مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان